

حقیقت، موانع و گام‌های سلوک معنوی

از نگاه قرآن

استاد مسعود تاج آبادی

جلسه هجدهم

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### ثمرات ذکر

در مبحث الزامات سلوک بودیم به بحث «ذکر» رسیدیم مطالبی گفته شد و به ثمرات ذکر رسیدیم.

### ثمره اول؛ آرامش بخشی به جان و ذهن

ذکر خدا اولین ثمره ای که دارد آرامش بخشی به جان و ذهن و روح انسان است. همان طور که در سوره رعد فرمود: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»<sup>۱</sup> با ذکر خدا دل های شما آرام می گیرد. آن اضطراب ها و استرس ها و آن غم و اندوه دنیوی که برای قلب انسان تاریکی می آورد و باعث گمراهی می شود از قلب انسان زدوده می شود و اصولاً راه به قلب او نمی یابد.

این آرامش و اطمینانی که ذکر خدا ایجاد می کند تفاوت ماهوی و عمیقی دارد با آرامش های صوری و ظاهری که به سبب امور مادی در انسان ایجاد می شود. مثلاً کسی بگوید با تمرکز یا شرکت در مجالس و تفریح و موسیقی و یا رفت و آمد با رفقا آرامش پیدا می کنم. اما این آرامش ها عمیق برآمده از معرفت نیست و تکیه گاه اصیل و مستحکمی ندارد. به محض اینکه موسیقی قطع شود یا جدایی از رفقا اتفاق بیافتد و تمام شدن تفریح باز افکار و هم و غم و آن خطورات ذهنی که آزار دهنده است و آن اضطراب ها و استرس ها باز می گردد.

در واقع آرامشی که بر اساس یاد خدا نباشد آرامش نیست غفلت است. انسان گاهی با اقدامات و رفتارهایی توجه روح خود را از آن موضوعاتی که او را آزار می دهد بر می گرداند و در واقع او را بالاجبار دور می کند. اما همینکه اجبار از قلب انسان برداشته شد قلب و روح و ذهن انسان به طور ناخود آگاه و قهری توجه پیدا می کند به آن چیزهایی که برای انسان استرس و اضطراب و نا آرامی می آورد.

این که گفته شد ذکر خدا آرامش استوار و مبتنی بر معرفت می آورد به همین دلیل است که مومن وقتی دائم الذکر شد و توجه زیاد و مستمر به خداوند متعال پیدا کرد. در واقع توجه به اسماء و صفات الهی پیدا می کند. یاد خدا یعنی یاد اسماء و صفات الهی. یعنی اگر انسان به هو الرزاق و اینکه خدا یگانه رزق دهنده است و اینکه فقط خدا عزیر و قدیر و علیم و رحمان و رحیم است و فقط او محیی و ممیت است و او شافی و کافی است و ... تذکر پیدا کند و این اسماء الهی صحنه قلب و ذهن او را فرا بگیرد و مدام توجه به آن امور داشته باشد در اینصورت حادثه بدی که

<sup>۱</sup> رعد: ۲۸.

می خواهد رخ دهد آن را در این فضا و منظومه فکری تبیین می کند. اگر بلای مادی یا بیماری یا نقصانی وارد شود و مصیبتی دنیایی وارد شود آن را در این فضا می نشاند و معنا می کند و می گوید منشا این ناگواری و مصیبت خدای مهربان و رحیم است خدای حکیم است و خدایی که من به او ایمان و توجه دارم و به او پناه آوردم و قطعاً این خدا اگر به انسان مصیبتی و لطمه ای وارد کرده است اولاً انسان ملک خدا هست. ثروت و مقام و اعتبار او و همسر و بچه ها ملک خداست و انسان موقتا دارای آن است و عاریه است و الان خواسته است که بگیرد و هر جور بخواهد تصرف می کند.

وقتی انسان خود را مالک ندید و همه چیز را ملک او وابسته به او دید و عطای او و امانت و عاریه او دید و فاعل حوادث را هم خدا خواهد دید و ناگواری ها را هم خدا دانست. می گوید خدا که مالک مطلق است در ملک طلق خود تصرف کرده است و انسان دلیلی ندارد که ناراحت بشود. ضمن آن که خدایی که در ملک خود که انسان باشد تصرف کرده است رحمان و رؤف و رحیم است ولیّ و ربّ انسان است و قطعاً خیر و مصلحت او را می خواهد هر چند برای او ناگوار است و رمز و راز آن را نمی داند.

این باورها اگر در ذهن انسان بود و از ذهن او نرفت و مخفی نشد و ذکر او نسبت به اسماء و صفات الهی یک حال مستمری ایجاد کرد آرامشی پیدا می کند که این آرامش را حوادث مادی و مصائب از بین نمی برد و لطمه ای نمی زند یا اگر هم آسیبی برساند به سرعت انسان توجه پیدا می کند و آن لطمه رفع و رجوع می شود و آرامش از دست رفته دوباره بر می گردد.

این آرامش مبتنی بر معرفت در حوادث ناگوار باقی و پایدار می ماند و مانع اضطراب و استرس و غم و اندوه مضر می شود. اما آرامش هایی که در فضاهای دیگر و با عوامل مادی و دنیایی در انسان ایجاد می شود تا زمانی آرامش وجود دارد که معارض و مخالف نداشته باشد و منقطع نشود. اما همینکه مخالف و معارضی پیدا شد آن آرامش ها از بین می روند. اما آرامش برآمده از ذکر خدا و توجه مستمر قلبی به خداوند متعال آرامشی است که اصولاً در این حوادث ناگوار و جریان ها و فضاهای مخالف قدرت و استیلای خود را نشان می دهند.

### **ثمره دوم؛ حفاظت از لغزش و اغوای شیطان**

نکته ای که از برخی از آیات استفاده می شود که ذکر خدا انسان را از اغوای شیطان و گمراه شدن و لغزشهایی که او برای انسان ایجاد می کند محافظت می کند. بلکه اگر ذکر قوی باشد همیشه ذکر خدا شیطان مصل را به شیطان هادی تبدیل می کند.

مرحوم علامه طباطبایی تعبیرشان این است که شیطان مصل برای انسان ذاکر شیطان هادی می شود. یعنی شیطان انسان ذاکر را وسوسه می کند تا او را گمراه کند و به لغزش بیاندازد اتفاقاً این وسوسه باعث توجه بیشتر و نورانیت بیشتر مومن می شود یعنی اثر عکس می دهد. شیطان در کسوت گمراه کننده وارد می شود ولی عمل او تغییر ماهیت می یابد و عاملی می شود برای رشد بیشتر انسان ذاکر و هدایت و نورانیت و دریافت فیض بیشتر را نصیب مومن می کند. یعنی گاهی مومن ذاکر پس از وسوسه و تزیین و اقدامات شیطان به نورانیتی می رسد که قبل از آن نداشته است.

شیطان می خواهد با وعده و ترساندن و زینت بخشیدن به اعمال و الهامات انسان را به گناه و غفلت وادار کند اما انسان ذاکر همین که وسوسه و الهام و وعده و ترس شیطانی ایجاد شد آن یاد و توجه به خدا و ارتباط قلبی او این وسوسه و ... را به یاد بیشتر و نورانیت بیشتر تبدیل می کند.

### غفلت از ذکر ابزار شیطان

پس برای اینکه شیطان بتواند راهی بر انسان پیدا کند ابتدا باید ذکر را از او بگیرد و او را بی توجه کند. در سوره مجادله فرمود: «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»<sup>۲</sup> شیطان سلطه می یابد بر ایشان کاری می کند که ذکر خدا را فراموش کنند و غفلت می آورد بعد تسلط ایجاد می شود و انسان حزب شیطان می شود.

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»<sup>۳</sup> کسانی که تقوا دارند وقتی که گروه طواف کننده از شیطان دور قلب او می چرخند تا راه نفوذی در قلب او پیدا کنند ناگهان متذکر می شوند. طواف یعنی چرخیدن. شیطان برای نفوذ در قلب برخی از انسان نیاز به گشتن و طواف ندارد، وقتی نیاز به گشتن دارد که راه ها بسته باشد و او به دنبال راه نفوذ باشد. کسانی که چهار درب قلبشان به روی شیطان باز باشد نیاز به گشتن و تلاش و طواف ندارد از هر دری بخواهد وارد می شود. اما مومن که در بهای دل را بروی شیطان بسته است، شیطان باید بگردد تا راه نفوذی یا پنجره بازی را پیدا کند. لذا قرآن می فرماید او می چرخد و وسوسه اش را القا می کند ولی این وسوسه او باعث تذکر در مومن می شود یعنی یاد اسماء و صفات الهی می افتد و آن نورانیت اسماء و صفات الهی و اینکه خدا مراقب اوست و او را می بیند و حفظش می کند و بر همه زوایای قلب آگاه است و

<sup>۲</sup> مجادله: ۱۹

<sup>۳</sup> اعراف: ۲۰۱.

مدبر و رازق و محیی اوست در او بیشتر می شود و بصیرت و نورانیت ویژه ای پیدا می کند. یعنی نه تنها وسوسه شیطان آسیبی به او نمی رساند بلکه او قدمی بالاتر می رود و بینایی و بصیرت جدیدی پیدا می کند.

### ثمره سوم؛ تذکر

تذکر با ذکر فرق می کند. «ذکر» یعنی فعل انسان که با زبان یا قلب خدا و اسماء و صفات او را یاد کند. «تذکر» یعنی ایجاد شدن یعنی خود یاد و مراقبه و توجه به ناگاه در قلب انسان ایجاد شود. «تذکر» نوعی الهام است در واقع فاعل تذکر خداست. خدا تذکره دارد یعنی باب تفعیل است و انسان تذکر پیدا می کند که باب تفعیل است. «تذکر» نوعی دریافت قلبی و الهام و دریافت باطنی است. خداوند در واقع معرفت نورانی از اسماء و صفات خود را هنگام وسوسه شیطان در دل انسان ایجاد می کند و این تذکر و به دنبال آن بصیرت می آید.

پس ذکر با تذکر فرق دارد؛ انسان ذاکر است و فاعل ذکر انسان است ولی تذکر فاعلش خداوند است و انسان قابل است؛ یعنی چیزی که خداوند با الهام در دل انسان ایجاد می کند و او دریافت می کند تذکر است.

### طوایف اهل تذکر

قرآن کریم در سوره رعد می فرماید که اولوالالباب به مقام تذکر می رسد: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»<sup>۴</sup>، الباب جمع لبّ به معنی عقل صریح و خالص است. صاحبان عقل خالص به مقام تذکر می رسند. یعنی به صاحبان عقل صریح خداوند الهام می کند و توجه و معرفت نورانی و قلبی نسبت به بعضی اسماء و صفات خود ایجاد می کند تا آن حالت «فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»<sup>۵</sup> و بصیرت ایجاد شود.

در سوره غافر می فرماید: «وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ»<sup>۶</sup> کسانی که اهل انابه هستند به تذکر می رسند. کسانی که اهل توجه به خدا و مراجعه به او هستند و اهل استغاثه و اضطرار و اهل مراجعه به قوانین و دستورات الهی هستند به این تذکر می رسند. انابه که از مقامات معنوی است و در قرآن هم آیاتی راجع به آن داریم مثل همین آیه و «قلب منیب» که در سوره «ق» آمده است. به معنای رجوع و بازگشت و توبه هم به معنای بازگشت است. تائب از گناه باز می گردد به سوی خدا و رحمت و مغفرت خدا. انابه مقام بالاتری است و رجوع از گناه نیست. انابه یعنی هر عملی را مبدا رجوع به خدا قرار دادن. یعنی در موقعیت هر عملی قرار می گیرد به خدا رجوع می کند. آیا راضی هست خدا به این عمل به این سخن به این مکان و مجلس به این استماع و ... پرسش از خدا یعنی رجوع به دین خدا و

<sup>۴</sup> رعد: ۱۹

<sup>۵</sup> اعراف: ۲۰۱.

<sup>۶</sup> غافر: ۱۳.

سخن خدا و دستورات الهی و برنامه های خداوند. خداوند نظرات و دستورات و سفارشات و رضایت و کراهت های خود را در بسته هایی به نام قرآن و سنت قرار داده است و عرضه کرده است.

پس انابه یعنی رجوع به قرآن و سنت در اعمال و کرداری که در طول روز به انسان عرضه می شود. این خیلی دقت می خواهد و زحمت بسیار دارد. یعنی اول نگاه کند کار مورد رضایت خدا هست یا نه و دوم نگاه کند برای خدا انجام می دهد یا نه برای هوای نفس است؟ یک قسم انابه در حوادث ناگوار است یعنی به جای اینکه انسان در این حوادث به خلق خدا و اقدامات نامطلوب و غیر معقول پناه ببرد به درگاه الهی استغاثه و توجه می کند و یاری می طلبد. این دو قسم از اقسام انابه است.

قرآن در سوره غافر می فرماید خدا مقام تذکر را به صاحبان انابه (من ینیب) می دهد. در سوره اعراف فرمود «الذین اتقوا» تذکر پیدا می کنند. در سوره زمر فرمود: «اولوالالباب» صاحبان عقل تذکر پیدا می کنند. در سوره غافر هم که تذکر را به اهل انابه نسبت داد.

پس سه طائفه شدند:

۱. الذین اتقوا

۲. اولوالالباب

۳. اهل انابه

### چه رابطه ای میان این سه طائفه است؟

در سوره آل عمران فرمود که اولوالالباب راسخان در علم هستند. این راسخان کیانند؟ در صدر آیه هفتم فرمود که افرادی هستند که در دل های ایشان بیماری و تزلزل و تردید نسبت به آیات الهی وجود دارد و دنبال توجیه و تاویل من درآوردی قرآن و تفسیر به رأی هستند و هواهای نفسانی خویش را به قرآن تحمیل می کنند و به بیان دیگر ایمان حقیقی به معارف و احکام قرآن ندارند. هر آیه ای که باب میل ایشان باشد می پذیرند و هر آیه ای که نباشد به تاویل آن می پردازند.

پس معلوم می شود که میان عقل خالص و رسوخ در علم رابطه ای است؛ اگر انسان دنبال عقل خالص باشد باید ایمان خود را به همه آیات و احکام اعم از خوشایند و ناخوشایند تقویت کند. نباید دنبال تاویل دین باشد و نباید دنبال میل خود باشد و دین و آیات قرآن را طبق میل خود تفسیر کند. اگر این کار را کرد صاحب عقل می شود.

انابه چه نسبتی با صاحب عقل بودن دارد؟ انابه عقل را زیاد می کند. انابه مانند تقوا موجب تقویت عقل خالص و عقل قرآنی می شود. پس اولوالالباب به مقام تذکر می رسند و این تقوا و انابه و رسوخ در علم محصل و مقدمه و سبب عقل خالص است.

در سوره آل عمران آیه ۱۹۰-۱۹۱ اولوالالباب را معرفی می کند: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ» در اختلاف شب و روز و مخلوقات عالم آیاتی برای اولوالالباب است. اولوالالباب کی هستند؟ «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» انسان در طول عمر همیشه در یکی از این سه حالت است صاحبان عقل در این سه حالت ذاکر هستند. قرآن می فرماید از طریق ذکر می توان صاحب عقل شد و به عقل خالص رسید.

پس گفته شد که ذکر آثاری دارد و یکی از آن ها تذکر است. تذکر وسوسه شیطان و گمراهی او را به نور و بصیرت و قرب تبدیل می کند. گاهی وسوسه انسان را دور می کند گاهی او را نزدیک می کند و مضل می شود هادی.

چه ذکری این تذکر را می آورد؟ ذکری که انابه و تقوا بیاورد. و این ها به همراهی هم عقل خالص را به انسان عطا می کند.

عقل انسان دو گونه است:

۱. عقل تیز
۲. عقل غیر تیز یا کند

عقلی که فیزیک و فلسفه و شیمی و ... می فهمد عقل کند است چرا که فقط مفاهیم را می فهمد این همان عقل نظری است که مفاهیم فلسفه یا فقه یا ریاضیات و شیمی و ... است؛ اما عقل تیز عقلی است که طبیعت را سوراخ می کند و ورای آن را می بیند و بصیرت پیدا می کند و حقایق باطنی را دریافت می کند

لذا اولوالالباب یعنی معصوم که علاوه بر عقل نظری چنین مرتبه ای هم خداوند به ایشان عطا می کند و صاحب لب می شوند و تذکر پیدا می کنند یعنی الهاماتی بر قلب ایشان می شود و آن الهامات سد راه شیطان و اقدامات او می شود که شرح آن گذشت.

### ثمره چهارم؛ غلبه بر هوای نفس

در قرآن می فرماید: «وَلَا تَطْعَمَنْ أَعْفُلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»<sup>۷</sup> یعنی آن هایی که ما ایشان را از ذکر خود غافل می کنیم این افراد از هوای نفس شان تبعیت می کنند. یعنی بین غفلت از ذکر و تبعیت از هوای نفس تلازم وجود دارد هرچه ذکر بیشتر شود پیروی از هوای نفس کمتر می شود و هرچه پیروی کمتر شود ذکر بیشتر می شود.

"وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا" این چنین فردی که از یاد خدا غافل شده است زمام امورش منسجم نیست و و منطق استواری ندارد و هر روز تابع یک هوای نفس است و کارها و آرزوهای متضاد پیدا می کند. اما ذاکر الهی آرزوها و افکار متضاد ندارد. و در جهات مختلف و بیگانه از یک دیگر و متشتت نیست این اثر ذکر است.

### ثمره پنجم؛ اجر و مغفرت

«وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»<sup>۸</sup> ثمره دیگر ذکر مغفرت و اجر عظیم در روز قیامت است و انسان نمی داند مغفرت الهی و اجر او چه وسعت و آثار و لذتی در روز قیامت دارد؟!

### گام ششم حسن خلق

یکی از الزامات سلوک حسن خلق است که برای مومن سالک دست کم از برخی عبادات موثر تر است. معمولاً توجه به آن نیست و کسانی که با سیر و سلوک حقیقی که طریق اهل بیت است و طریق عارفان واصل شیعه است، سر و کار ندارند تصور می کنند سیر و سلوک به عبادت و خلوت و ... است.

از مهمترین ارکان سیر و سلوک همین حسن خلق است. حسن خلق قرآنی که بعد توضیح آن خواهد آمد. بزرگان شیعه (چون سید علی آقا قاضی و علامه طباطبایی و ...) فرمودند گاهی انسان بدی در حق کسی می کند و دل کسی را می رنجاند حتی اگر به لحاظ عرفی مهم نباشد باعث می شود چند سال عقب بیافتد و باید سالها رنج بکشد که این لطمه جبران بشود. لذا مراقبت و رعایت باید بیشتر باشد یعنی نسبت به حقوق خدا در باره حقوق مردم ملاحظه بیشتری داشت و دل مردم را از روی ظلم یا غفلت رنجور نکند و آسیبی نرساند.

<sup>۷</sup> کهف: ۲۸.

<sup>۸</sup> احزاب: ۳۵.



## مراد از حسن خلق

در روایت های ما و همچنین در عرفان دو معنا دارد:

۱. معنای عام یعنی اخلاق نیکو و ملکات نفسانی که این حسن خلق با تعدیل غریزه غضب و شهوت و وهم ایجاد می شود و منشا ملکات و فضائل اخلاقی مثل حلم و شجاعت و عفت و تواضع و ... می شود. این معنای عام در روایات هم آمده است. این معنای مراد در سیر و سلوک نیست یک معنای خاصی مراد است.
۲. معنای خاص حسن خلق یعنی حسن معاشرت با مردم یعنی این معنا یکی از مصداق های حسن خلق به معنای اول است.

## حسن خلق در قرآن، روایات و کلام عارفان

هم عارفان در منازل سلوک در این باره سخن گفته اند و هم در روایات و آیات داریم:

کاشانی در شرح منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری که بهترین شرح آن هم هست. می گوید حقیقت تصوف حسن خلق است: «فان حقیقة التصوف حسن الخلق و بسط الخلق و بشاشة الوجه و تلافیه لعباد الله» خوشرفتاری با بندگان خدا حقیقت تصوف است. بعد می فرماید حضرت خضر بر اساس روایتی به حضرت عیسی سفارش کرد که: «و وصی الخضر علیه السلام لعیسی علیه السلام کن بشاشا و لا تکن عباسا و کن نفاعا و لا تکن ضاراً» در برخورد با مردم متکبر و عبوس نباش بلکه نفع رسان باش خیر و منفعتت به مردم برسد و ضرر به مردم نرسان.

ابن سینا در اشارات بنابر شرح محقق طوسی که از بهترین شروح آن است در نمط نهم به مقامات عارفین اشاره می کند. یک دوره عرفان عملی را از ابتدا تا آخر در چند صفحه خیلی مختصر اما پر مغز بیان می کند. بعد از آنکه حقیقت عرفان و آغاز آن را می گوید و الزامات سلوک را بیان می کند به اوصاف عارف می پردازد: «العارف عش بش» خوشرو و خوش برخورد و نرم است و انسان ها را از خود نمی راند. «بسام بیجل الصغیر کما بیجل الکبیر» خنده روست و با هرکس برخورد می کند او را تکریم می کند چه کودک باشد چه بزرگسال. «ینبسط من الخامل کما ینبسط من النبیه» آدم ها برای او فرق نمی کند فرد مشهور و دارای مقام باشد یا کسی که منزلت اجتماعی ندارد و علم و ثروتی ندارد.

"خامل" کسی است که خاموش است و سرو صدایی در جامعه ندارد که توده مردم می شنوند. به این فرد طوری احترام می گذارد و تکریم می کند که با فرد دارای جایگاه وزیر و وکیل و عالم و ثروت مند و ... رفتار می کند. نمی

تواند این گونه نباشد. «و کیف لا یش و هو فرحان بالحق و بكل شیء فانه یری فیه الحق» چون عارف در هر شیئی خدا را می بیند. وقتی فقیر می آید نمی گوید او فقیر است او را تجلی و مظهر و مخلوق و بنده خدا می بیند همانطور که ثروتمند می آید نمی گوید این ثروتمند است می گوید این مخلوق خداست. عالم بودن و وزیر بودن و ... را نمی بیند بنده و مظهر و مخلوق خدا را می بیند.

همه را به عنوان مرآت الحق و آیه خدا می بیند لذا به همه احترام می گذارد و تعظیم و تکریم می کند. «و کیف لا یستوی و الجمیع عنده سواسیه اهل الرحمة قد شغلوا بالباطل» همه نزد او مساوی اند چراکه همه اهل رحمت اند: «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»<sup>۹</sup> این فرد و آن فرد و همه مصداق رحمت خداوند است. عده ای هم که مشغول باطل اند و گناهکار هستند بنده خدا می بیند و قابل احترام می داند هر چند نسبت به گناه او تذکر می دهد. محقق طوسی در تحلیل این مطلب می فرماید چه می شود که انسان به این نگاه می رسد. این خیلی مهم است انسان معمولاً میان رییس و آبدارچی تفاوت در احترام می گذارند. با عالم دانشمند و جاهل یک طور رفتار نمی کند. چون این ها به مقام رضوان می رسند این طور رفتار نمی کنند.

«و هو خُلق لا یبقی لصاحبه انکار علی شیء و لا خوف من هجوم شیء و لا حزن علی فوات شیء.» چرا انسان گاهی اخم می کند؟ مثلاً حادثه ای رخ داده است یا مصیبتی دیده ایم یا چیزی از دست داده ایم باعث می شود ناراحت باشد و ذهن او درگیر باشد و خوش برخورد نباشد. ولی کسی که به مقام رضوان رسیده است این ها اثری در جان او ندارد و لذا رفتار او با مردم تفاوت نمی کند.

در قرآن کریم هم داریم که «و قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»<sup>۱۰</sup> با مردم حسن سخن بگویید. امام باقر علیه السلام می فرماید "قولوا" در این آیه به معنای گفتن نیست به معنای معاشرت است. قول گاهی به معنای گفتن است گاهی به معنای اعتقاد و گاهی به معنای معاشرت است. امام باقر می فرماید یعنی: «قُولُوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يُقَالَ لَكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - يُبْغِضُ اللَّعَانَ السَّبَابَ الطَّعَانَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱۱</sup> همان طوری رفتار کنید که دوست دارید با شما رفتار کنند. خداوند دشنام دهنده را دوست ندارد و لعنت کننده را دوست ندارد. نباید طعنه بزند اگر کسی زشتی دارد یا کاری کرده است نباید طعنه به بزند. اگر طعنه بزند و دشنام دهد یا لعنت کند به آیه عمل نکرده است.

<sup>۹</sup> اعراف: ۱۵۶.<sup>۱۰</sup> بقره: ۸۳.<sup>۱۱</sup> امالی صدوق، ص ۳۲۶.

گدای مصرّ که دائم التجاء می کند خداوند او را دوست ندارد. اصل درخواست عیب ندارد و تقاضای پول برای فقیر گاهی واجب می شود اما گاهی انسان دائم قسم می خورد و اصرار می کند بر گرفتن پول دوست ندارد. کسی که حلیم نیست خدا دوست ندارد. یعنی حلم از مصادیق قول حسن است بنا بر این قولو للناس حسنا معنای وسیعی دارد که گفتار و کردار را شامل است.

ابن سینا در همان جا بیان می کند که «العارف لا یعنیه التجسس و التجسس» اهل تجسس نیست که بگردد عیوب مردم را بفهمد و اگر کسی چیزی بگوید پی آن را نمی گیرد و بلکه دیگران را هم از عیبجویی منع می کند. در قرآن هم داریم: «وَيُلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ»<sup>۱۲</sup> وای بر کسانی که عیبجویی می کنند. بدتر از آن عیب سازی است. گاهی کسی عیبی دارد باید انسان بپوشاند و لی گاهی کسی عیبی ندارد برای او عیب سازی می کنند.

---

<sup>۱۲</sup> همزه: ۱.

## سوالات حضار

### مقام رضوان چه مرتبه ای است و چگونه می توان به آن رسید؟

مرتبه رضوان از مقامات عالیه سیر و سلوک نیست و گفته شد در جلسه اول کانون آل یاسین که در مرتبه سوم ایمان مقام رضوان پدید می آید. به این معنا که اگر انسان اعضاء و جوارح را کنترل کرد و از مرتبه اعضا و جوارح گذشت یعنی با چشم گناه ندید و دست کار گناهی نکرد و زبان غیبت نکرد و تهمت نزد و ... گناه انجام نداد و از گناه فاصله گرفت. بدن او از گناه فاصله گرفت. به مرتبه قلب و قوای درونی می رسد. قوای درونی انسان یا شهوت و غضب تمایلاتی برخلاف باورهای دینی و گفته های دین دارند.

در اثر ریاضتها و اقداماتی که در جلسات گذشته بیان شد کم کم قوای درونی رام می شوند و مخالفت درونی نمی کنند. انسان وقتی در اعمال از گناهان نجات پیدا می کند به مقام رضای در عمل می رسد یعنی خداوند از اعمال انسان راضی می شود. ولی خود انسان و دل او هنوز به مقام رضا نرسیده است

در این مرحله وقتی عمل انسان مطابق دین خدا باشد در واقع عمل او به دین خدا راضی شده است؛ اما قوه غضب و شهوت با این ریاضت ها و توجهات کم کم در اثر پدید آمدن یقین نسبت به دستورات و خواسته های و قضا و قدر الهی تابع و رام می شوند. آن الزامات سلوک یقین و باور انسان را زیاد می کند و هنگامی که یقین زیاد شد قلب و درون انسان راضی به حوادث می شود. گاهی انسان گناهی را ترک می کند یعنی بدن خود را از آن گناه جدا می کند لکن دل او همچنان مایل است و دل را سرکوب می کند

اما گاهی قلب و نفس او هم میلی ندارد و راضی به ترک آن است و بلکه ناراضی از انجام آن خواهد بود. این در اثر باور عمیق به وجود می آید این باور عمیق گاهی از جنس علم حصولی شدت یافته است که باعث رضوان می شود. گاهی این باور عمیق از جنس شهود و حضور می شود و انسان باطن عالم و اعمال و حوادث را می بیند و چون این ها را می بیند راضی است. مثلا اگر پای انسان زخمی شود یا آسیب جدی تری ببیند. چون او رمز و راز این حادثه را نمی داند و چون باطن و علل پیشینی و پسینی آن را نمی داند ناراحت می شود. چون درد دارد و موجب محدودیت در کارها و رفتار و آمد او می شود. اما اگر باطن زخم پا را نشان انسان بدهند و بگویند که این حادثه در نظام احسن الهی کجا قرار دارد. این خود چه خیراتی را در آینده ایجاد می کند و این چه آفاتی را دفع کرده است و چه خیراتی که محروم می شده است.

به تعبیر عرفا انسان با اسرار قدر آشنا می شود. و این یک رضایت عمیق تری است که در اثر شهود نسبت به اسرار قدر فراهم شده است و لذا مستحکم تر است. قبل از آن باور عمیق علم حصولی نسبت به اسماء و صفات الهی و قضا و قدر پدید می آید و در انسان رضایت حاصل می شود.